

پیام شهدا استان هرمزگان

شهید حسن زاهدی:

عمل ما وقتی صالح است که ایمانمان قوی باشد و ایمان بر چهار ستون است: صبر ، یقین ، عدل ، جهاد.

شهید پرویز سعید آبادی:

بهترین عمل مومن ، جهاد در راه خداست .

راه خدا بکنید.

شهید هوشنگ شهر جو:

سپاس خدای را که شرکت در جهاد با کفار را نصیب گردانید تا همچون امام حسین (ع) مستفادانه به سوی مشعل شهادت این آرزوی دیرینه ام بشتایم .

مسافران بهشتی

نام و نام خانوادگی:

اسحاق منصوری نژاداحمدی

تاریخ تولد: ۱۳۴۲/۹/۱

تاریخ شهادت: ۱۳۷۲/۱

یگان اعزام کننده: بسیج

کارمند: جهاد سازندگی

محل دفن: گلزار شهدای روستای احمدی

عاشق خدمت



برادرم از همان دوران نوجوانی در جهاد سازندگی مشغول به کار شد جوانی فعال و پرتلاش بود و بقدری خلاق و مبتکر بود که بیشترین ساعات شبانه روز را صرف طراحی و برنامه ریزی های اداری می کرد . در کنار تحصیل کار هم می کرد و سعی داشت با انرژی و توانایی فوق العاده ای که برخوردار بود به جامعه خدمت کند. یکی از ویژگی های اسحاق این بود که در طول ۲۴ ساعت شبانه روز تنها دو ساعت را به خواب اختصاص می داد و اکثر مواقع به کار در ارگانهای دولتی مشغول بود.

رضایت برای شهادت

به خاطر فعالیتهای انقلابی اش بارها مورد تعرض منافقین قرار گرفت و چندین بار هم به شدت مورد ضرب و شتم و آزار و اذیت ساواکیان بود . با شروع جنگ تحمیلی ، درخواست عیج به جبهه داد که به خاطر سن کم و اینکه دانش آموز بود با اعزامش مخالفت کردند تا اینکه بالاخره قبل از عملیات بیت المقدس از من خواست که مادرمان را راضی کنم تا اجازه دهد اسحاق به جبهه برود و این رضایت او را به آرزویش یعنی شهادت در راه خدا رسانید .

بااضاف و متواضع

کار برای مردم جزئی از اعمال واجبی بود که در برنامه روزانه خود داشت. با وجود سن کم بدون هیچ چشم داشتی به همراه دیگر دوستان خود به فعالیتهای فرهنگی می پرداخت. او معتقد بود زیربنای یک جامعه زمانی محکم می شود که از لحاظ فکری زنده باشد آن وقت دیگر کسی قادر نخواهد بود به آن ضربه یا آسیبی برساند. دقت و سرعت ، عناصر اصلی کاری او بود و در تمام زوایای شغلی خود مصفاانه برخورد میکرد و هرگز در خدمت به مردم احساس خستگی و یکنواختی نکرد .

خدمت به مردم را وظیفه می دانست ...

عاشق حضرت امام خمینی (ره) بود و تواضع و فروتنی کسی را در حد او نمی شناختم . می گفت: خدمت به مردم این سرزمین هنر نیست ، وظیفه و تکلیفی است که آخرت انسان را می سازد همیشه با مردم مدارا می کرد و تا آنجایی که در توان داشت از کمک به محرومان دست نکشید.

نام و نام خانوادگی: علی نیک خیز

تاریخ تولد: ۱۳۳۲/۱۱/۱۵

تاریخ شهادت: ۶۶/۹/۹

کارمند: اداره بنادر و کشتیرانی

محل دفن: گلزار شهدای بندرعباس



نشد . در کارهای خانه با من همکاری می کرد و همیشه می گفت: وظیفه مرد تنهایی کار بیرون از خانه نیست . کمک در خانه نیز جزئی از وظایف او ست. آنقدر خوب و بزرگ بود که وقتی بیماری می شدم از من پرستاری می کرد و اجازه نمی داد به جبهه ها سخت بگذرد . او برای من اسوه ایثار و عشق است. راهی بدون بازگشت ...

شبی که همسر به شهادت رسید ، خواب او را دیدم . بسیار آراسته و زیبا با جامه ای سبز مثل همیشه خندان و شاد به دیدارم آمد. گفتم: علی کجا هستی؟ گفت: همین نزدیکی ها! آنقدر نورانی بود که چشمهایم قادر نبودند لحظه ای در حصار پلگ پنهان شوند. دلم می خواست بیشتر او را ببینم ، با همان تبسم گفت: خوب مراببین ، مواظب خودت و بچه هایمان باش . جان تو جان بچه ها ... گفتم: علی برمی گردی؟ پشت سرش را نگاه کرد و گفت: به تو گفته بودم رفتن من بازگشتنی ندارد ... و بعد از جلوی چشماتم محو شد و درست سه روز بعد با خبر شدم به شهادت آرزوی دیرینه اش دست یافته بود.

شهید علی سنگ کش:

ما نیز امروز سرباز امام کبیر این پیر چماران هستیم و با یزید دوران و جهان کفر روبرو هستیم و بر خود واجب می دانم که همه مسلمین در این جهاد عظیم شرکت کنند زیرا ملت امروز فقط با صدام پزید تنها درگیر جنگ نیستیم بلکه مبارزه ما با کفر جهانی است و به گفته امام عزیزمان این غده سرطانی یعنی اسرائیل غاصب باید از بین برود که قبیله اول مسلمان آزاد گردد.

شهید علی زارع مهرابی:

اولیا، بگفته اند که جهاد جامه تقوی می باشد و شهادت از زندگی و حیات برتر مقدس تر و عظیم تر .

شهید عیسی کریمی:

ای جوانان، شیران ایران زمین بشتابید به سوی دانشگاه امام حسین (ع) و با دریافت افتخاریه شهادت به سوی معشوق خود بشتابید . آثانی که توانایی جسمی دارند با رزم‌تان و آثان که ندارند با مالتان و آتهایی که در هو را ندارند با اخلاص در عمل ، جبهه ها را یاری کنید.

بازخوانی کتاب خاطرات «امان ... ماندگاری»

شکجه های اسرا در کلام آزاده جانباز ۵۰درصدی

در اردوگاه موصل ۴ بودیم که معروف بود به “معسکر حراس خمینی” یعنی اردوگاه پاسداران خمینی (ره) . دشمن یعنی که اکثر آزاده های پاسدار، بسیجی و طلبه و روحانی که در جبهه ها اسیر شده بودند را در این اردوگاه جمع کرده بود و نمی توانست از نظر جو تبلیغاتی و مسموم روانی بر روی آنان تسلط و اشرافیت پیدا کند ، با استفاده از انواع شکجه و آزارو آذیت‌ها سعی در شکستن روحیه و ایمان و تعهد و هویت اسلامی ایرانی آنان داشت ، که به نمونه هایی از این شکجه ها و سختگیری ها اشاره می شود.

۱- شلاق زدن با کابل و سیم برق به کف پا و به سر و صورت بطوریکه سیم هایی که از کابل بیرون بود باعث کنده شدن گوشت اعضاء بدن می شد و بعضاً سر بیینی ، گوش و چشم افراد نیز آسیب دیده یا همراه با

سیم های برق کنده می شد.
۲-توتلی مشگل از ۳۰ الی ۴۰سریاز یعنی عراقی که پیکه که بعثت سرمای دشید باید باعث خشک که بچه ها به این توتلی می گفتند توتل و حشت و افراد را در اکثر روزها از آن عبور می دادند که اگر خیلی رنگ بودی شاید مثلا از ۳۰ الی ۴۰سریازی که حضور داشتند شاید ۵ نفر نمی توانستند شلاق بزنند.

۳-تگه ناشن افراد در سلول های انفرادی در فصل زمستان و آب ریختن زیر آنها و روشن کردن پیکه که بعثت سرمای دشید باعث خشک شدن پاها و استخوان درد و روماتیسم در بین اسرا می شد.
۴-وصل کردن برق، نشاندن بر روی صندلی الکتریکی و وصل نمودن جریان برق .
۵-فرو بردن سر آزادگان در آب یخ زده و گل و لای در فصل زمستان و سرما ، در اردوگاه اسرا .

۶-جلوگیری از برگزاری نماز جماعت ، دعاها و مناسبت های فرهنگی مختلف در طول سال .
۷-قرآن، نهج البلاغه و دفتر و قلم را در اختیار اسرا قرار ندادن و ممنوع بودن این اقلام در اردوگاه .

۸-کمبود غذا بطوریکه فقط به اندازه ای که اسرا رنده بهمانند غذا داده می شد.

و مادر و به دور از چشمان آنها هم به فکر

تحصیل باشد و هم رفتار نیکي داشته باشد و هم آداب مذهبی و دینی خود را انجام دهد. او از کلاس سوم ابتدایی به مکتبخانه می رفت و از کودکی با قرآن انس گرفت. او در ایام



محرم به مراسم عزیزی و روضه خوانی امام حسین می رفت. شاید تقیّد مادر به بردن ابراهیم در ایام کردگی به مراسم سید الشهدا ی ارتباط با عشق او به امام حسین نبود. او با بردن نام امام حسین (ع) قطرات اشک به گونه هایش روان می شد. از شهید ابراهیم تنیده دائم الوضو بود و بسیار قرآن می خواند.

شهید ابراهیم تنیده دوران راهنمایی خود را در مدرسه بیهقی بندرعباس سپری می کرد. در همین ایام بود که پایش به مسجد امیرالمؤمنین (ع) شخصد دستگاه باز شد و در نماز و مراسم های آن شرکت فعال داشت. او اوقات فراغت خود را با حضور در کتابخانه مسجد سپری می کرد و در تابستان در کلاس های تابستانی مسجد شرکت فعال داشت. او در شهید ابراهیم مدرسه عضو بود و در تهیه روزنامه دیواری و مقالات پیش قدم بود. فعالیت او در حزب جمهوری اسلامی نیز نامشگر علاقه او به انقلاب بود و به فوتبال علاقه زیادی داشت و کتابخوانی علاقه زیادی داشت.

شهید عباس مریدی:

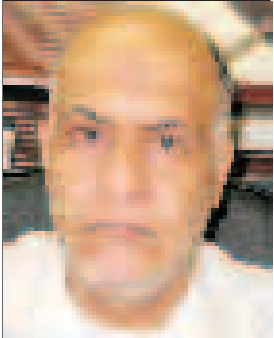
شما را سفارش می کنم به انجام دادن جهاد اکبر که با هواهای نفسانی می باشد .

شهید علی اکسوران:

باید در راه اسلام فدا بشویم چون که رسول الله (ص) هم فدای اسلام شد . سید الشهداء هم فدای اسلام شد . ما باید فدای اسلام بشویم تا اینکه اسلام زنده بماند چون که اسلام با خون رشد می کند.

شهید یعقوب آرامش:

از شما می خواهم که اسلام را سرمشق قرار دهید و بر هوای نفسانی غلبه کنید و اخلاق اسلامی را سرمشق خود قرار دهید ... راه اسلام و قرآن را پیشه کنید که باعث سعادت ابدی است . ان شاء الله که حکومت جهانی اسلام همیشه در سراسر جهان به رهبری امام زمان (جج) برقرار شود . منبع کتاب: “حدیث عاشقان” سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران هرمزگان



اتاق خلاصه می شود و زنده و سالم از اینجا بیرون نخواهم آمد . در حالی که از خود می پرسیدم اینجا از من چه می خواهند ، یک سروان عراقی و چند سرباز و پس از آنها یک سرگرد عراقی وارد شدند و به سراغ من آمدند و اطلاعاتی از منطقه و تعداد نیروهایی که در منطقه حضور دارند می خواستند و تهدید کردند اگر راست نگویی شکجه خواهی شد . سروان عراقی که کاملاً با زبان فارسی آشنا بود با چوب دستی به پایم که زخمی بود می زد . من به آنها گفتم یک بسیجی هستم که راه را گم کرده و به سمت عادی عراقیها آمدم . گفتند اگر یک بسیجی عادی هستی در پشت خطوط مقدم عراقیها چکار می کردی؟ قبول نکردند و مرا از همان پایی که مجروح بود و خون ریزی داشت آویزان کردند . آنها فقط اطلاعات و مشخصات سوال شده خود را می خواستند و برای این کار به هر وسیله ای متوسل می شدند . با توجه به وضعیت جسمانی و فشار و شکجه های بی حد و حصر نیروهای عراقی می دانستم که به هر شکلی شده باید مقاومت کنم تا عملیات

لو نرود زیرا دشمن بو برده بود که من کادر اطلاعات عملیات هستم و اطلاعاتی دارم که از خدا خواستم را خلاص کند و یا از دست این کافران یعنی رها سازد. آنها ساعتها مرا با همان حالت آویزان از پا نگه داشتند هرچه از آویزان شدن می گذشت بیشتر احساس سنگینی می کردم سرم آنقدر سنگین شده بود که چشمهایم جانی را نمی دید، احساس می کردم از زبنی و گرم خون بیرون می رند دستهایم خود به خود از کنترل خارج شده بود و مثل دو تکه گوشت و استخوان رها شده رو به پایین افتاده بود کار به جایی رسیده بود که فقط ضربات کابل و لگد را که نتارم می شد احساس می کردم و دیگر هیچ .

آنها را به هم می ریخت و فراری می کرد و بعضی اوقات این عملیات به درگیری فیزیکی هم منجر می شد و برای آگاهی از اندیشه های آنان به کتابخانه ای که در چهارراه مرادی شهر بندرعباس که متعلق به گروه محب توده بود می رفت و آن را به مرکز حساد فکر و اندیشه می نامید.

شهید ابراهیم دوره متوسطه خود را در دبیرستان ابن سینا بندرعباس آغاز نمود. در رشته علوم تجربی به تحصیل پرداخت. دوران دبیرستان او مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود. او شیفته امام و انقلاب بود. وقتی از چشمانش جاری می شد این تلویزیون می شنید اشک

شهید ابراهیم بعد از گذراندن دوره ی آموزشی مقدماتی با کسب اجازه از مادرش در بیست و سوم خردادماه شصت و یک برای اولین بار بعد از ماه عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد. او ۲۷ خرداد ماه شصت و یک وارد اهواز می شود و به نشد آزادگان به محل استقرار تیپ تارالله برده می شود و سپس به منطقه کوشک اعزام می شود و در قسمت حمل مهمات مشغول به خدمت می شود .

او که در هنگام اعزام موفق به دیدن پدر و گرفتن رضایت نامه نشده بود در نامه اش به پدر خود می نویسد: پدر جان شاید بخواهید دلیل آمدن من به جبهه را بدانید. من نتوانستم در شهر بمانم و شاهد شهید شدن همه جوانان و دوستان و آشنایان باشم در صورتیکه توانایی شرکت در جنگ را دارم. لذا به سبب مراجعه کردم و اعزام شدم و چون شما آن وقت راضی نبودید شما را با خبر نکردم و حال می خواهم این را بگویم که تنها چیزی که مرا ناراحت می کند ناراضی بودن شماست که انشاء الله در جواب نامه رضایت خود را اعلام می کنید. یک ماه بعد مجدداً عازم جبهه های نبرد شد. دفعه دوم او ۶ ماه در جبهه ماند. او از راه دور هم صله رحم خود را ترک نمی کرد. و مرتب به پدر و مار، خواهران و برادران و خویشاوندان نامه می نوشت و از احوال آنها جویا می شد.

شهید ابراهیم از سال ۶۱ تا زمان شهادت یعنی سال ۶۵ بطور متناوب به جبهه می رفت. شهید ابراهیم بعد از اخذ دیپلم با شرکت در کنکور سراسری در سال ۱۳۶۳ در رشته علوم تجربی مرکز تربیت معلم شهید باهنر بندرعباس پذیرفته شد. او تلاش زیادی کرد که در رشته پزشکی یا دارو سازی قبول شود. اما بدلیل حضور در جبهه این مهم برایش میسر نشد. اما از رشته تربیت معلم خود احساس رضایت می کرد و در این دوران فقط تابستانها به جبهه

۵	ایثار
سال نهم	
شماره ۱۱۵۸	
سه شنبه	
۱۱ آبان ۱۳۸۹	
۲۵ ذی القعدة ۱۴۳۱	
۲ نوامبر ۲۰۱۵	
دبیر صفحه: علی زارعی	

مناجات نامه شهید چمران

دنیا

“ دنیا میدان بزرگ آزمایش است که هدف آن جز عشق چیزی نیست. در این دنیا همه چیز در اختیار بشر گذاشته شده، وسایل و ابزار کار فراوان است، عاَلِیترین نمونه های صنعت، زیبا ترین مظاهر خلقت، از سنگریزه ها تا ستارگان، از سنگلان چنایکتار تا دلهای شکسته یتیمان، از نمونه های ظلم و جنایت تا فرشتگان حق و عدالت، همه چیز و همه چیز در این دنیا رنگارنگ خلق شده‌است.

انسان را به این بازیچه های خلقت مشغول کرده اند. هر کس به شَأَن خود به چیزی می پردازد، ولی کسانی یافت می شوند که سوزی در دل و شوری در سر دارند که به این بازیچه راضی نمی شوند. این نمونه های زیبای خلقت را دوست دارند و می پرسند.

تو مرا عشق کردی

“ خدایا تو مرا عشق کردی که در قلب عشاق بسوزم. تو مرا اشک کردی که در چشم یتیمان بجوشم. تو مرا آه کردی که از سینه یتیمیان دردمندان به آسمان صعود کنم. تو مرا فریاد کردی که کلام حق را هر چه رستار برابر جباران اعلام نمایم.

تو مرا در دریای صصبت و بلا غرق کردی و در کویر فقر و حرمان تنهایی سوزاندی. خدایا تو بوی لذات زودگذر را عیان نمودی، تو تا ناپایداری روزگار را نشان دادی. لذت مبارزه را چشاندی. ارزش شهادت را آموختی.



می رفت.

او حقوق ناچیز دوره تربیت معلم خود را به مادرش داد. تا بویچی لذات زودگذر را عیان کند. شهید ابراهیم دوره های تکمیلی تخریب و انفجارات و غواصی را در جبهه گذراند و در مناطق عملیاتی فاو، شلموه، و خیرشهر و کوشک حضور داشت. او در عملیات کربلای ۴ از ناحیه سرو و سینه و شکم مورد اصابت تیر قرار گرفت و به فیض شهادت نایل شد.

دوستانش نقل می کنند او را بعد از عبور از ایروند رود در ابتدای نی زارهای جزیره ام الرصاص که خط عراقی ها بود دیدیم. محمود رمضانیپور از دوستان شهید نقل می کند: قبل از عملیات و الفجر، عراق محل استقرار گردانها را بمباران کرد. عملیات گردان ۴۲۲ و بچه های تخریب این گردان لغو شد. من برای تحویل دادن لباس گرم غواص ها می رفتم. در راه شهید تنیده را دیدم. او از اینکه عملیات گردان لغو شده بسیار عصبی و ناراحت بود. قرار بود با یک گردان دیگر برود. من کرد و شروع به گریه کردن کرد و گفت: من می دانم که دیگر شما را نمی بینم. او که دید پای من برهنه است. یک دهبایی از درون و سایلش بیرون آورد و به من داد و برای همیشه از هم خداحافظی کردیم چون دیگر او را ندیدم.

شهید ابراهیم از روح لطیفی برخوردار بود. در یکی از بویچی لذات زودگذر را عیان نمود. شهید ابراهیم به خط عراقی ها بود دیدیم. کدام نعمت را سپاس کنم. نعمت هدایت، نعمت معرفت، نعمت ولایت، نعمت بازگشت به سوی تو یا نعمت نورانیت دل را خدایا فراموش نکرده ام آن لحظاتی را که در گمراهی محض بودم. بیاد دارم نافرمانی هایم را.خدایا بارالها. شمرنده ام از معاصی ام. خدایا فزای نشیب های زندگی را بیاد دارم. و بیاد دارم آن لحظاتی را که می لغزیدم و بعد نوای روح بخش تو بود که مرا به سوی خود می خواند. اگر این همه لطف و مرحمت تو نبود. معلوم نبود سزوانشتم من چه می شد. خدایا دل به رحمت تو بسته ام خودت گفته ای که پشیمانان را خواهم بخشید. شهید ابراهیم پس از شناسایی جسدش توسط برادرانش در معراج شهدای اهواز بعد از تشییع جنازه با شکوه مردم بندرعباس در بهشت زهرا دفن گردید.

التماس دعا

با اعلام یافتن هر میگوی علامت گذاری شده با رنگهای قرمز و زرد به شیلات

هرمزگان از جوایز صد هزار ریالی بهره مند شوید

روابط عمومی اداره کل شیلات هرمزگان

تلفن ها تماس : ۰۹۱۷۷۶۳۵۱۹۱-۰۷۶۱-۳۳۴۰۹۰۴-۳۳۳۳۳۲۱